

تک برگی راه کارگر

روزنامه سیاسی کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سردبیر: ارژنگ بامشاد يك شنبه 18 خرداد 1382- 8 ژوئن 2003 شماره 168

تقلای رژیم برای مهار جنبش و پیشگیری از برگزاری سالگرد 18 تیر!

حدود يك ماه دیگر چهارمین سالگرد خیزش دانشجویی و مردمی 18 تیر، فرا خواهد رسید. مراسم امسال هم بدلیل بحران فروپاشی جمهوری اسلامی و هم بدلیل فراخوان گسترده تشکلهای دانشجویی و نیروهای اپوزیسیون برای برگزاری پرشکوه آن، موجی از وحشت در میان سردمداران حکومت اسلامی ایجاد کرده است، به همین خاطر و کلا بدلیل، حالت فوق العاده، جاری، رژیم و باندهای فاشیستی اش، در هفته های اخیر سعی در پدید آوردن موجی از رعب و سرکوب در سطح جامعه - بویژه در محیطهای دانشگاهی - داشته اند.

صدور احکام شدید و قرون وسطایی علیه فعالین ملی مذهبی و دیگر متهمین دگراندیش، یورش سراسری به زنان بدلیل نافرمانی مننی آنها در برابر حجاب اجباری - که اینبار با اسم رمز "مخالفت با مانتوهای کوتاه" آغاز شده -، بر هم زدن رفتارند سمبلیک دفتر تحکیم وحدت در دانشگاهها که در تهران و همدان انعکاس وسیعی داشت، اعمال فشار بر دانشجویان دانشگاه بزد برای پایان دادن به تحصن خود و نیز بر کارگران چیت سازی بهشهر برای خامه دادی به اعتصاب غذای خویش که سبب جلب همبستگی بیسابقه مردم شهر شده است، سرکوب و حشویه تظاهرات جوانان و تهیدستان فولاد شهر اصفهان، صدور حکم اعدام برای یکی از مبارزان زندانی حزب دمکرات کردستان ایران، تعقیب و شلیک گلوله بسوی تعدادی از جوانان در اصفهان که مشغول چسباندن فراخوانهای 18 تیر بر روی دیوارها بودند، که بنا به اطلاعیه " دانشجویان مبارز اصفهان" منجر به مرگ يك جوان 22 ساله اهل استان چهارمحال بختیاری بنام رحمان امینی گردید، دستگیری و ضرب و شتم یکی از فعالین حزب ملت ایران در بوکان بنام سیاوش حاجی، تهاجم به برنامه سخنرانی جبهه ملی خوزستان برای پرویز ورجاوند، دستگیری تعدادی از فعالین عرب در اهواز که عضو حزب "الوفاق" هستند که در شورای شهر، اکثریت دارند، یورش بسیجی ها به مراسم سخنرانی فریبرز رئیس دانا و سعید مننی در دانشگاه بین المللی خمینی تهران، محاصره فرودگاه مشهد و سپس استانداری خراسان برای جلوگیری از سخنرانی مزروعی نماینده مجلس و تلاش انصار حزب الله برای دستگیری و ضرب و شتم نامبرده، دستگیری شماری از دانشجویان فعال در نیشابور و اقداماتی از این دست، همه و همه نشان میدهند که رژیم در اوج انزوای داخلی و بین المللی و برای حفظ حیانتش، چاره ای جز تشدید سرکوب و تکیه بر سرنیزه های عریان نمی بیند. از اینرو جنبشهای اجتماعی برای اینکه به رژیم ثابت کنند که بر شاخ نشسته، بن میبرد و به او بفهمانند که بر سرنیزه میتوان تکیه کرد، اما روی آن نمیتوان نشست! چاره ای جز گسترش مبارزه، تقویت صفوف خود، ایجاد ارتباط و هماهنگی بین خویش و ایجاد و توسعه نهادها و تشکلهای مردمی و مستقل خود ندارند. تنها از طریق سنگربندی توده ای و گسترش مبارزه، همبستگی و تشکل است که میتوان موج جدید سرکوب را به عقب راند و جنبش را گامی دیگر بسوی سرنگونی رژیم اسلامی از طریق يك انقلاب توده ای نوین، هدایت نمود.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) 15 خرداد 1382

بسوی کدام ناجی چنین شتابان؟!
تقی روزبه در صفحه 3

نگاهی مجدد به جنگ عراق! جنگ نفت؟ کنترل جریان انرژی جهان

روبن مارکاریان

در تظاهرات میلیونی ضد جنگ یکی از شعارهای عمومی که میلیونها انسان در سراسر جهان آن را فریاد میزدند: "نه به جنگ برای نفت" بود! این شعار افشاگر، اگر چه خشم مقامات دولتی آمریکا و انگلیس و نیز نظریهپردازان و مدافعان جنگ جهانخوارانه علیه عراق را برمیانگیخت و بر میانگیزد اما بی شک حقیقتی غیرقابل تردید را منعکس و افشاء میسازد که از آن میتوان به عنوان "دیپلماسی نفت" نام برد. "دیپلماسی نفت" یکی از بازوهای مهم سیاست جهانخوارانه برای بنای امپراطوری بلامنزاع آمریکا در سطح جهان بوده و هست. این دیپلماسی هدفهای چندگانه ای را تعقیب می کند که عبارتند از اولاً، به چنگ آوردن منابع نفتی هر چه وسیعتر برای کنترل جریان جاری شدن انرژی در سطح جهان، ثانیاً، کنترل قیمت های نفت و تامین و تضمین نفت ارزان به مثابه یکی از شرایط رونق نظام اقتصادی سرمایه داری،

ثالثاً، حفظ رابطه معاملات نفتی با دلار و به این ترتیب تامین سروری دلار به مثابه ارز اصلی معاملات تجاری و اقتصادی در سطح جهان، رابعاً، تقویت موقعیت انحصارات بزرگ آمریکائی و اعطای موقعیت مساعد به آنها در رقابت میان انحصارات وابسته به قدرتهای دیگری سرمایه داری.

از دهه نود قرن بیستم ذخائر نفتی جهان شروع به کاهش پیدا کرده و نرخ پیاپی ظرفیت بهره برداری از چاه های نفتی به نرخ کشف منابع جدید نفتی پیشی گرفته است. استخراج نفت در شرایط حاضر در حدود 22 میلیارد بشکه در سال است در حالی که کشف منابع جدید نفت در سال حداکثر بالغ بر 6 میلیارد بشکه می شود. کارشناسان زمین شناسی بر این عقیده اند که دوران طلائی کشف پی در پی منابع نفتی در سطح جهان به پایان رسیده است و دوره ای که در آن هر روز منابع نفتی جدید کشف می گردید برای همیشه سپری شده است. با شتاب گرفتن روند صنعتی شدن چین و هند و برخی دیگر از نقاط جهان نیاز به نفت به عنوان انرژی اصلی گردش چرخ صنعت در بازار جهانی هر چه بیشتر افزایش یافته و خواهد یافت. به این ترتیب دیپلماسی نفت و به بیان روشن تر کنترل منابع نفتی جهان هدفش به دست گرفتن شیشه عمر صنعت و اقتصاد جهان بوده و دولتی که بتواند کنترل خود را بر جریان نفت جهان اعمال کند خواهد توانست اراده خود را بر جهان سرمایه دیکته کند. اهمیت به جنگ گرفتن منابع نفتی برای کنترل جریان انرژی در جهان یکی از محورهای اصلی و ثابت سیاست خارجی دولت آمریکا برای تحکیم موقعیت این کشور به عنوان نیروی هژمونیک در اردوی جهانی سرمایه داری در تمامی طول قرن بیستم و به ویژه پس از جنگ جهانی دوم بوده است.

مردم ایران برای گاه فراموش نخواهند کرد که چه هزینه سنگینی برای ملی کردن منابع نفتی خود و رها ساختن آن از چنگال کمپانی نفتی انگلیس پرداخته اند. دولت آمریکا با طراحی کودتای 28 مرداد، حکومت ملی دکتر مصدق را که از نظر قدرتهای امپریالیستی جرم اصلی اش ملی کردن منابع نفتی ایران بود - سرنگون کرده و محمدرضا شاه را دوباره به قدرت رساند. حاصل این کودتا مبدل شدن ایران به نومستعمره آمریکا، برقراری دیکتاتوری مطلق العنان پهلوی برای 25 سال دیگر، به تاراج رفتن منابع و ثروت های عظیم کشور و سرکوب بی رحمانه هر گونه صدای مخالف بود!

کنترل شبه دولت های شیخنشینهای خلیج فارس و عربستان توسط آمریکا و متقابلاً وابستگی شیوخ نفتی به قدرت نظامی، سیاسی و امنیتی دولت آمریکا نیز نیازی به شرح و بسط ندارد. پس از انقلاب ایران سیاست های ماجراجویانه و تحریک آمیز دولت اسلامی بهترین بهانه را برای تجمع عظیم نیروی نظامی و میلیتاریزه کردن خلیج فارس توسط دولت آمریکا را فراهم آورد. اشغال کویت توسط دولت بعثی عراق و جنگ اول خلیج فارس نیز نشان داد که تهدید حاکمیت آمریکا بر سلطان نشین های خلیج فارس غیرقابل تحمل بوده و دولت آمریکا در صورت تهدید حاکمیت اش بر کنترل منابع نفتی هیچ تردیدی برای لشکرکشی و جنگ نظامی به خود راه نخواهد داد. در ارتباط با شیخنشین های خلیج فارس و سایر دیکتاتورهای نفتی ای که مطیع دولت آمریکا هستند صدا البته که دمکراسی و حقوق بشر اصلاً مطرح نیست؛ حتی اگر نظام های از درون پوسیده و فاسد آن ها به لحاظ قضائی در عصر شتربانی قرار داشته و قصاص و گردن زدن و بریدن دست و پا شیوه مرسوم مجازات باشد.

اما فقط حوزه های بزرگ منابع نفتی نظیر خلیج فارس و دریای خزر نیست که عرصه های مورد علاقه دیپلماسی نفت دولت آمریکا را تشکیل می دهد. هر جا بوی نفت این طلای سیاه به مشام برسد برای سیاست گردانان آمریکا در بر پاشنه دیپلماسی نفت خواهد چرخید. نمونه صحرای غربی، عطش دولت آمریکا در کنترل همه ذخائر نفتی آن هم به هر قیمت را نشان می دهد. پس از سالیان سال که مسئله استقلال صحرای غربی از استعمار مراکش مطرح بود کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد جمیز بیکر وزیر پیشین خارجه آمریکا را به عنوان فرستاده ویژه خود مامور حل و فصل مسئله صحرا نمود. "بیکر" همراه با نمایندگان انحصار نفتی "تکزان" وارد مذاکره با دولت مراکش شده و در ازای دریافت اجازه استخراج و فروش نفت از دولت مراکش برای انحصارات نفتی تکزان Texan و Elf صحرای غربی را به مراکش واگذار کرده و مردم "صحرای غربی" را رسماً از حاکمیت بر منابع کشورشان محروم ساخت. اکنون مبارزه مردم صحرا برای دست یابی به استقلال به عنوان تروریسم قلمداد می شود.

در آمریکای لاتین دولت آمریکا در صد براندازی حکومت چاوز رئیس جمهوری منتخب این کشور است که سیاست مستقلی در برابر برادر بزرگ در پیش گرفته است. اگر چه يك کودتای آمریکائی علیه چاوز به شکست کشانده شده است اما دخالت علنی آمریکا از طریق حمایت های مالی، سیاسی، تبلیغاتی و دیپلماتیک از اپوزیسیون وابسته اش در ونزوئلا به امری روزمره در سیاست آمریکای لاتین مبدل شده است.

نفت حوزه دریای خزر و رقابت برای کنترل منابع نفتی این منطقه نیز به یکی از مناطق فعال دیپلماسی نفت در سیاست خارجی آمریکا مبدل شده است. اشغال افغانستان به بهانه جنگ علیه تروریسم موجب شد تا دولت آمریکا جا پای خود را در جمهوری های نفتی آسیای میانه تحکیم کرده و کنترل يك شاهراه بدیل) در مقایسه با امکان صدور نفت حوزه دریای خزر از طریق ایران که ارزان ترین و بهترین راه است و یا از طریق آذربایجان و ترکیه و بالاخره روسیه و دریای سیاه) برای انتقال نفت دریای خزر و جمهوری های آسیای میانه به دریاهای آزاد از طریق افغانستان را به دست بگیرد. اکنون رقابت بی سابقه ای میان دولت های آمریکا و روسیه برای تسلط بر منابع نفتی جمهوری های آسیای میانه و دریای خزر وجود داشته اما دولت آمریکا از طریق جنگ افغانستان و احداث پایگاه های نظامی در جمهوری های آسیای میانه و دانو سند با حکمرانان این جمهوری ها، تلاش می کند دست بالا را در بهره برداری از منابع نفتی این منطقه پیدا کند!

اگر منابع نفتی دریای خزر تنها يك و نیم تا دو صد منابع نفتی کل جهان است عراق دومین کشور دنیا به لحاظ ذخائر نفتی بوده و 11 درصد کل ذخائر نفتی جهان در این کشور قرار دارد. قبل از شروع جنگ، ریچارد لوگان Richard Lagan سناتور جمهوری خواه آمریکا از

طریق یکی از سخن‌گوینش اعلام کرد "چنانچه روسیه و فرانسه خواهان سهم در نفت عراق هستند باید در عرصه نظامی و تقبل هزینه‌های جنگ به وظیفه خود عمل کنند. تنها در چنین شرایطی است که آن‌ها قادر خواهند شد به منابع نفتی عراق دسترسی پیدا کنند." اما روسیه و فرانسه با توجه به تجربه جنگ خلیج اول می‌دانستند که سر آن‌ها نه فقط در تسلط بر منابع نفتی که در هر صورت در اختیار دولت آمریکا و انحصارات وابسته به این کشور خواهد بود بلکه در تقسیم غنایم نیز مانند سالیان پس از جنگ اول خلیج بی‌کلاه خواهد ماند. پس از پایان جنگ اول خلیج فارس، انحصارات آمریکایی معاملات بزرگ در بازسازی کویت، عربستان و سایر شیخ‌نشین‌ها را به انحصار خود درآوردند و برای متحدین آمریکا در جنگ اول خلیج چیزی جز پرداخت هزینه‌های جنگ آمریکا باقی نماند.

واقعیت این است که نقش نفت و به بیان دیگر کنترل منابع انرژی جهان پس از سقوط بلوک شرق و پایان جنگ سرد اهمیت کیفی جدیدی یافته است. در دوره جنگ سرد دولت آمریکا برای حفظ هژمونی خود بر اردوی کشورهای اصلی سرمایه داری که هسته مرکزی نظام سرمایه‌داری جهانی را تشکیل می‌دهد دستاویز مهمی داشت. تهدید بلوک شرق و شوروی سابق! در متن جهانی دو قطبی دولت آمریکا با برخورداری از نیروی نظامی و اتمی برتر از سایر شرکایش (کشورهای مرکز سرمایه‌داری) توان بازداری و مقابله با ابرقدرت اتحادشوروی و امارش را داشت. اما با فروپاشی بلوک شرق و پایان جنگ سرد اتکاء و نیاز کشور شرکای متحدش در جنگ سرد به سپر نظامی آمریکا رفت. ما شاهد تلاشهای متعددی برای ایجاد نیروی نظامی مداخله‌گر از جمله از سوی دولت‌های فرانسه و آلمان و بخشی از کشورهای اتحادیه اروپا (برای ایجاد نیروی نظامی بدیل بر برابر دولت آمریکا) و کاهش وابستگی به این کشور هستیم. اکنون دولت آمریکا تلاش می‌کند به برکت حادثه تروریستی یازدهم سپتامبر شیخ تروریسم را به عنوان یک تهدید بین‌المللی همگانی جایگزین شیخ شوروی در دوره جنگ سرد ساخته و کاربری سپر نظامی خود را توجیه کند. اما واقعیت این است که به اصطلاح تهدید "تروریسم بنیادگرای اسلامی" که خود عکس‌العملی بر برابر سیاست‌های جهانخوارانه و امپریالیستی بویژه دولت آمریکا می‌باشد امری نیست که بتوان آن را جدی گرفت؛ و متحدین دیروز و رقبای امروز آمریکا نیز آن را جدی نمی‌گیرند. در چنین شرایطی به دست گرفتن کنترل منابع انرژی و پاسداری برای جاری شدن آن به قیمت ارزان، حربه جدی‌تری از هر نوع دشمن‌سازی برای توجیه کارآئی سپر نظامی و به خط کردن اردوی سرمایه است.

آن چه که در بالا گفته شد تنها فرضیه نیست بلکه امروز پس از پایان جنگ عراق می‌توان حقایق عریان جنگ نفت را مشاهده کرد. "نابودی سلاحهای کشتار" جمعی برای کشوری که دوازده سال تحت کنترل سازمان ملل و تحت یکی از شدیدترین تحریم‌های بین‌المللی قرار داشته و دچار خونریزی داخلی شده بود بهانه و دستاویزی بیش نبود. در جریان جنگ نه رژیم رو به زوال عراق از چنین سلاحهایی استفاده کرد و نه پس از جنگ و اشغال کامل کشور و تسلیم و یا دستگیر شدن بسیاری از دست‌اندرکاران بلندپایه نظامی تاکنون اثر و خبری از چنین سلاحهایی به دست آمده است. در جنگ آن چه که قبل از هر چیز طرف توجه ارتش‌های اشغالگر آمریکا و انگلیس قرار داشت منابع نفتی عراق بود. ارتش آمریکا و متحد انگلیسی‌اش در جریان پیشروی همه جا ابتدا جاهای نفتی را تحت حفاظت خود قرار می‌دادند. در بغداد در حالی که تمامی موزه‌های شهر که حاوی بزرگترین گنجینه قدیمی‌ترین تمدن بشری بود غارت می‌شد سربازان آمریکایی مشغول حفاظت از وزارت نفت بوده و کاری به کار این بزرگترین ایلغار فرهنگی قرن جدید نداشتند. در میان حیرت ساده اندیشان روشن شد که وزارت دفاع آمریکا قبل شروع جنگ امتیاز بهره برداری از نفت عراق را به انحصار نفتی آمریکایی "هالی برون" (دیگ چینی معاون رئیس جمهوری ده سال ریاست آن را به عهده داشته است) واگذار کرده شده است. بر اساس مقاله منتشر شده در نشریه "وال استریت ژورنال" روز 16 ژانویه در ماه اکتبر 2002 دیگ چینی همراه با ستادش جلسه‌ای باشرکت‌های نفتی برگزار کرده و با آن‌ها در مورد نحوه استخراج و فروش نفت عراق در دوره پس از صدام

مذکره کرده است. اکتبر 2002 زمانی است که رسماً هیچ گونه تصمیمی در باره جنگ با عراق اتخاذ نشده بود اما به طور غیررسمی در باره سرنوشت منابع نفتی عراق پس از سقوط صدام بحث و تصمیم‌گیری شده است. اکنون این مسئله توسط چارلی کری (Charlie Cray) که از سوی شبکه Citizen Works (سوءاستفاده‌های انحصارات آمریکایی از جنگ با عراق را تعقیب می‌کند تحت بررسی است. آمریکا که به مدت دوازده سال تمام و به قیمت نابودی عراق و مرگ صدها هزار کودک و سالمند و مردو زن حاضر به کاهش تحریم‌های اقتصادی عراق نبود برای استخراج سریع نفت همه طرفین شورای امنیت سازمان ملل متحد را تحت فشار قرار داده و در جریان یک مانور دیپلماتیک چند هفته‌ای که مضمون آن تهدید و تطمیع) به ویژه دولت‌های فرانسه، روسیه و آلمان بود) مهر شورای امنیت را بر تحریم‌ها کوبیده و در آینده بسیار نزدیک نفت عراق را از طریق انحصارات نفتی آمریکایی به فروش خواهد رساند!

جنگ نفت ادامه دیپلماسی نفت و دیپلماسی نفت تنها یکی از بازوهای سیاست دولت آمریکا برای توسعه و تعمیق نظامی‌کردن جهان، شکل دادن به جغرافیای سیاسی منطقه خلیج فارس، خاورمیانه و جهان در راستای برقراری امپراطوری باطن‌نازع آمریکایی می‌باشد. امروز اما قدرت جدیدی در برابر جهانخواری دولت آمریکا پا به عرصه ظهور نهاده است که خود را به صورت افکار عمومی جهانی و جنبش عظیم جهانی برای صلح و علیه سلطه‌طلبی سرمایه در سطح جهانی نشان می‌دهد. شعار "نه به جنگ برای نفت" شعاری که اکنون از طریق این جنبش خصلت جهانی پیدا کرده است به موزترین و توده‌ای ترین شکل ممکن جهانخواری امپریالیستی دولت آمریکا را عریان ساخته و به چالش می‌طلبد. این شعار در برابر ادعای اصلی دولت آمریکا دامن بر تهدید سلاحهای کشتار جمعی عراق و ضرورت جنگ برای نابودی آن مطرح شد. اکنون پس از جنگ می‌توان حقانیت هر یک از این دو را مشاهده کرد!

خارج کردن لایحه

الحاق ایران به کنوانسیون رفع تبعیض از

زنان سازمان ملل متحد

از دستور کار مجلس

آزاده ارفع

در 27 آذر سال 1358 "کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان" در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب رسید و اجرای آن از 12 شهریور 1360 برای کشورهای عضو الزامی شد. تا کنون 44 کشور از 56 کشور عضو سازمان "کنفرانس کشورهای اسلامی" به این کنوانسیون پیوسته و 12 کشور با حق "شرط و تحفظ" به آن ملحق شده اند. این کنوانسیون دارای 29 ماده است که بر اساس یکی از بندهای آن امکان حق "شرط و یا تحفظ" برای کشورهای عضو به رسمیت شناخته شده است. هیئت دولت جمهوری اسلامی ایران در 18 دسامبر 1979 الحاق خود به این کنوانسیون را به صورت مشروط اعلام نمود. در 28 آذر ماه سال 1380 یعنی پس از بیست و سه سال الحاق به این کنوانسیون (کابینه جمهوری اسلامی کنوانسیون را به صورت لایحه جهت رسیدگی و تصویب به مجلس داده شد. اما لایحه ارائه شده توسط دولت حتی در دستور کار کمیسیونهای مربوطه قرار نگرفته و اخیراً از دستور کار مجلس خارج شد.

خارج شدن لایحه از دستور کار مجلس آن هم پس از 23 سال تأخیر در بررسی و اظهار نظر در باره آن موجب باخوابستن سروصداها و اعتراض‌آمیز شده است. جالب اینجاست که تا کنون هیچ نهادی مسئولیت خارج کردن لایحه از دستور کار مجلس را بعهده نگرفته و به حکم "کی بود بود من نبودم" بحث حول چگونگی خارج شدن لایحه از دستور کار مجلس همچنان ادامه دارد. فراکسیون زنان مجلس نیز علیه این اقدام اعتراض کرده و از رئیس مجلس خواسته است که علت خروج لایحه را روشن نماید.

رئیس مجلس به نوبه خود اعلام کرده است که در خارج کردن لایحه از دستور کار مجلس دخالتی نداشته است. وی در پاسخ به اعتراض فراکسیون زنان مجلس گفت: "من دخالتی در خارج شدن این لایحه از دستور کار مجلس نداشتم. دو نامه از بزرگان قم در این مورد به دست ما رسید که ما هم از دولت خواستیم. تا نظرش را برمیساز اظهارات این بزرگان اعلام کند." وی اعلام کرد که: "پورنجاتی رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس به من گفت که این لایحه کاستی‌هایی دارد که باید مورد اصلاح قرار گیرد. ما نیز بر این اساس لایحه را از دستور کار خارج کردیم." در ادامه این کشمکش‌ها رئیس "کمیسیون فرهنگی مجلس" نیز اعلام کرد که این لایحه کاستی‌هایی دارد ولی مخالف خارج کردن آن از دستور کار مجلس بوده است.

اگر در مجلس جمهوری اسلامی که می‌خواهد به خود ظاهر اصلاح‌طلبانه بدهد دارند دنبال چگونگی خارج شدن لایحه از دستور کار مجلس می‌گردند اما جناح اصلی یا حاکم جمهوری اسلامی که حافظ قوانین و کیان اسلام است در صدمت با "کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان" تردیدی به خود راه نمی‌دهد. حوزه علمیه خواهران در برابر اعتراض نمایندگان زن مجلس در باره خارج کردن غیر قانونی لایحه الحاق ایران به "کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان" نامه ای به رئیس مجلس ارسال کرد. در این نامه آمده است: "بحث از مفاد کنوانسیون از سال 1376 در نهادها و مراکز حوزوی آغاز گردید و از آن زمان تا کنون مطالعات و مباحثات قابل توجهی در اینباره انجام شده است. نتیجه مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که اولاً الحاق به این معاهده نه تنها مصالح جامعه زنان را تأمین نمی‌کند بلکه بر پیچیدگی و تنوع مشکلات آنها می‌افزاید و ثانیاً معاهده مذکور در کلیت خود همسو و مطابق با اهداف و موازین اسلامی نیست.

در روزنامه آزاد، 17 بهمن 1380، در رابطه با نظر رهبران اسلامی آمده است که: "در سال 1376، کنوانسیون برای بررسی در اختیار شورای عالی انقلاب فرهنگی قرار گرفت، پس از بررسی‌های نهایی، اکثریت اعضا با تصویب آن مخالفت کردند. این کنوانسیون از سوی واحد مطالعات و تحقیقات مرکز پژوهش‌های صدا و سیما، مرکز تحقیقات فقهی فقه قضائیه نیز از نظر حقوقی، فقهی، اجتماعی و فرهنگی مورد بررسی قرار گرفت، در مقام معظم رهبری و چند تن از مراجع عظام و علما نیز نظر خواهی شد، در همان روزها جمعی از طلاب و فضلاء حوزه علمیه قم طی دو نامه جداگانه خطاب به علمای اعلام و مدرسین حوزه‌های علمیه و اعضای شورای انقلاب فرهنگی نظر منفی خود را نسبت به پیوستن به این کنوانسیون اعلام کردند، به این ترتیب پیوستن به این اعلامیه تحریم شد. دلیلش نیز این بود که "مفاد کنوانسیون با بسیاری از احکام اسلام در تعارض و تضاد است، مگر آن که موارد تعارض اصلاح شود."

نمایندگان زن مجلس قصد دارند لایحه الحاق ایران به "کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان" را مجدداً در دستور کار مجلس قرار دهند. تردیدی نیست که حتی اگر کنوانسیون مزبور بدون هیچ تغییری در مجلس اسلامی به تصویب رسیده و به فرض محال از سد شورای نگهبان نیز بگذرد منشاء هیچ نوع تغییری در رژیم‌ی که بردگی زنان از ارکان اصلی موجودیت آن است، نخواهد شد. اما با توجه به آن چه که در بالا گفته شد در جمهوری اسلامی حتی فرصت بررسی به این کنوانسیون و مثله کردن آن با قوانین ضدزن قرون وسطائی نیز داده نشده است. پس از بیست سه سال خاک خوردن در بورکراسی رژیم اسلامی، خاتمی می‌خواهد مباحثات مربوط به این کنوانسیون همچون سلاحی در مبارزه جناحها بهره‌برداري نماید. اما اصلاح طلبان حکومتی که در مجلس اکثریت دارند از تبدیل کردن این کنوانسیون به ابزار مبارزه با جناح مخالف عمیقاً وحشت دارند زیرا می‌دانند که باز شدن بحث رفع تبعیض از زنان پته کل رژیم را در انتظار جامعه بر روی آب انداخته و به رسوائی جدیدی برای کلیت نظام جمهوری اسلامی مبدل خواهد شد!

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد
آن چه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

این وطن وطن شود اگر:

حدود بیست و چند انجمن اسلامی وابسته به تشکل دانشجویی تحکیم وحدت اخیرا بیانیه ای تحت عنوان "بگذارید این وطن دوباره وطن شود" انتشار داده اند که در پاره ای از سایت ها و از جمله رادیوها و رسانه های فارسی زبان خارجی انعکاس گسترده ای یافت. آن ها در این بیانیه ارزیابی خود را از اوضاع سیاسی پس از تهاجم دولت آمریکا به عراق و سقوط دیکتاتور عراق ارائه داده اند. سند فوق از این نظر که گوشه هایی از آن چه را که در میان برخی از لایه های اجتماعی، بویژه در میان نسل جوان و دانشجویان می گذرد نمایان می سازد، واجد اهمیت است.

می توان گفت آن چه که در این بیانیه مطرح شده است، به نوبه خود فرصتی را برای گشودن باب نقد و گفتگوی سازنده حول یکی از مهم ترین پروبلماتیک های جامعه جوان و پرنشاط کنونی کشورمان فراهم می سازد. این سند به خوبی نشان می دهد که مبارزه علیه استبداد حاکم، همانطور که انقلاب بهمن نشان داد و علیرغم زمینه ها و فرصت های بزرگی که این گونه انقلاب ها و برآمدها فراهم می آورند، بخودی خود به معنی چیرگی آگاهی دمکراتیک بر اردوی ضد استبدادینست. اندیشه دمکراسی باوجود تلاش ها و مبارزات دهه های متمادی هنوز در جامعه ما یک داده تثبیت شده نیست. برعکس روندی است که باید در دل مبارزه علیه استبداد حاکم پرورده شده و از طریق آگاهی و شکل گیری نهادها و تشکل های حامی آن پایگاه واقعی و نیرومند پیداکند. از همین رو راهبرد ترکیب گفتگو و روشنگری با اقدامات عملی و سازمانگرانه برای بزرگداشتن استبداد حاکم ضرورتی تخطی ناپذیر است. دمکراسی یعنی حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خود، جز از طریق تقویت این آگاهی و شکل گیری تشکل هایی که همبستگی مردم را به نمایش به گذارد، دست نیافتنی است. دموکراسی در معنای فوق به هیچ وجه نمی تواند جنبه عاریتی داشته و در یک سینی طلایی به مردم تقدیم گردد. چنین درکی از دموکراسی که باید آنرا درک قییم مآبانه از دمکراسی نامید چیزی جز مسخ این مفهوم نیست. مقایسه مفاد این بیانیه با این بینش نشان دهنده آنست که تا چه حد تلقی تنظیم کنندگان از مردم سالاری، شکننده و تناقض آمیز است.

نوشته حاضر می تواند تنها به برخی از تناقضات این بیانیه به پردازد. اما قبل از هر چیز باید این نکته را خاطر نشان سازم که اولاً وجود چنین گرایشاتی در جامعه ای که در حال پوست اندازی و گذر از دوره ای به دوره دیگر است و در میان نسلی که بدلائل متعدد و از جمله بدلیل سرکوب و عملکرد نظام اسلامی و ساختار سنی جامعه با بحران گسست نسلی و موانع انتقال تجارب و آگاهی مواجه است، و در همان حال در فضای بسته سیاسی و فرهنگی داخلی و در معرض آتش بار سنگین تبلیغات برون مرزی قدرت های وابسته به شرکت های فراملی قرار دارد، چندان غیر طبیعی نیست و هنوز نمی توان آن را اندیشه نهائی و رسوب یافته تلقی کرد. ثانیاً این گرایش بازتاب گرایش همه دانشجویان نیست و حتی در سطح تشکل های مجاز هم، تنها گرایش فکری بخشی از تشکل های رسمی را نمایندگی می کند. چنان که در همین روزها، ما اطلاعیه مهم

دانشجویان دانشگاه تبریز به مناسبت اول ماه مه را هم داشتیم که در آن شاهد مرزبندی بسیار قاطع و امیدوارکننده هم با خودکامگان حاکم و هم با مداخلات خارجی، بویژه با اهداف دولت آمریکا بودیم. وانگهی فراتر و شواهد حاکی از آن است که حتی در سطح تشکل تحکیم وحدت نیز بیانیه فوق تنها بازتاب دهنده گرایش و نظر بخشی از این تشکل است و نه همه آن. به عنوان مثال مصاحبه هایی که رادیو فردا در پی انتشار این بیانیه با شماری از دانشجویان وابسته باین تشکل به عمل آورد آنان بر ضرورت تلفیق مبارزه علیه استبداد داخلی و مداخلات خارجی پافشاری داشتند. علاوه بر آن متن این بیانیه حاوی تناقضات آشکار و احکام ناسخ و منسوخ است. چنان که از یک سو جنگ را محکوم می کند و از سوی دیگر آنرا فرصتی برای دمکراسی در عراق و منطقه بشمار می آورد. یا آن که می پذیرد که آمریکا فقط به دنبال منافع خود در عراق و منطقه است و در عین حال تهاجم آمریکا را پیام آور دمکراسی می داند. چنین تناقضاتی نه فقط در متن بیانیه وجود دارد بلکه حتی در متن پراتیک تحکیم وحدت نیز به نحو نمایانی وجود دارد. بعنوان نمونه هم زمان با همین بیانیه، ما شاهد بیانیه دیگری از جانب تشکل های وابسته به این جریان حتی با شمار امضاها و افزونتری نسبت به بیانیه فوق هستیم که به مقابله با سیاست خصوصی سازی دانشگاه ها بر می خیزد. که اگر نیک نگریسته شود روشن می شود که با طرح یک مطالبه مهم اجتماعی خود را در برابر یکی از شاخص ترین سیاست های امواج جهان گستر نتولیرالیزم قرار می دهد. یعنی همان مایه سیاست های اقتصادی قدرت های بزرگ سرمایه داری که از همین منظر حکومت اسلامی را بخاطر آن که در اجرای همه جانبه این سیاست ناتوان است، مورد شماتت قرار می دهند.

باین همه مواضع بازتاب یافته در بیانیه درجای خود دارای زمینه های داخلی و بین المللی نیرومندی است که بدون یک چالش همه جانبه نظری -سیاسی با آن، مفهوم دمکراسی و نوع معینی از مبارزه علیه استبداد حاکم-نوعی که متضمن بازتولید استبداد نوین نباشد- در جامعه ما نخواهد توانست بستر تاریخی و شایسته خود را بیابد. چرا که رشد این گرایش نهایتاً می تواند مبارزه علیه استبداد را سترون ساخته و موجب گردد، آن چه که از در به بیرون رانده شده است مجدداً در هیأت جدیدی از پنجره وارد شود.

در نقد بیانیه فوق می توان نکات زیر را مورد تأکید قرار داد:

برخورد واکنشی و غیر کنشگرانه

نگاهی به مجموعه بیانیه نشان می دهد که در آن وجه واکنشی و فراتر از آن استیصال و ناتوانی و بیگانگی نسبت به توانایی های خود و نیروی نهفته در اعماق، بر وجه کنشی و مبتنی بر یک استراتژی آگاهانه برتری دارد. دلایل متعددی برای این وضعیت می توان جستجو کرد. در اینجا به برخی از مهمترین آن ها اشاره می کنم:

جمهوری اسلامی بعنوان یک نظام ناپهنگام موجب گسست های بزرگی گردیده است. دو وجه برجسته این گسست را می توان هم در بعد داخلی یعنی گسست مبارزه مردم و نسل جدید از مبارزات و مطالبات یکصدسال گذشته و از مطالبات بزرگ بر آورده نشده آن و نیز در عدم انتقال انباشت تجربه و پتانسیل آگاهی هم اکنون موجود در میان لایه های پیشرو و معین اجتماعی جامعه به نسل سوم انقلاب دید، و هم در بعد خارجی درگسست از تحولات جهان بیرونی و فقدان پیوندهای متقابل و همبستگی لازم با مارش جهانی مخالف نظم حاکم برجهان. در واقع

جمهوری اسلامی به مثابه نماینده واپسگرانی و مبارزه از موضوع ارتجاعی با "استکبار جهانی" مهر ناموزونی و گسست ناشی از ناپهنگامی خود را برگرورکنان و نسل نابود کننده خود نیز حک کرده است. بیش از دو دهه سلطه نظام قییم سالار، با سست کردن سیستماتیک پایه های توانمندی فرهنگی و سیاسی و اقتصادی جامعه، موجب نزار شدن مطالبات و آرزوهای شایسته انسانی نیز شده است.

بنا به یک قانون فیزیکی، هرچه پاندول بسمت انتها علیه راست کشیده شود، میل بازگشت آن به سمت مقابل است. چپ نیرومندتر می شود. بر اساس همین حرکت پاندولی متداول در جوامع استبدادی، اگر انقلاب بهمن با ترازوی قربانی کردن آزادی به بهانه سراب استقلال هم راه شد و فرصت طلایی به وسعت یک انقلاب را بیاد داد، عمل کرد جمهوری اسلامی با برانگیختن احساسات عمدتاً واکنشی می تواند بازتولید کننده فاجعه بگونه دیگری و البته این بار در چهره کمیک خود گردد. این بار نیز نه خود آزادی بلکه این سراب آزادی است که تشنگان را بسوی خود فرا می خواند که در صورت تسخیر اندیشه های توده ها، می تواند فرصت بزرگ دیگری را برای نیل به آرمانهای دمکراتیک بیاد دهد. بدیهی است که در چنین صورتی، همانطور که تجربه یک صد سال گذشته نشان می دهد، قربانیان واقعی در این میان هم آزادی و هم استقلال بوده است. بنابراین عدم تلفیق خواست منفی-یعنی نخواستن نظام کنونی- با آگاهی مثبت-یعنی داشتن تصویر روشن از آن چه در جستجوی هستیم- بویژه با توجه به گسست نسل ها و جوان بودن جامعه، خطری جدی محسوب می شود. متقابلاً باید اضافه کرد که برای کاستن از بار واکنشی و تقویت وجه کنشگری در راستای سرنگون ساختن نظام واپسگرا و ضد دمکراتیک، هیچ راهی بجز دامن زدن به چالش گفتمان دمکراسی با سایر گفتمان های شبه دموکراتیک برپایه تجارب زنده و واقعی خود مردم، دفاع از مطرح شدن هرچه بیشتر مطالبات اجتماعی و مشخص و تشکل یابی حول این مطالبات، و تحکیم پیوندهای این جنبش با جنبش اعتراضی بین المللی علیه نظم جهانی وجود ندارد.

در واقع بیانیه در کنه خود قبل از هر چیز حاوی یک آگاهی کاذب، واکنشی و غیر تاریخی نسبت به تحولات واقعی ایران، عراق و منطقه و جهان است و دربرگیرنده این پیام به سردمداران که با درس گیری از سرنوشت صدام و خطر مداخله نظامی آمریکا خود داوطلبانه از خر شیطان پائین بیابند و گرنه درب قلعه را بروی بیگانگان برای پائین کشیدنشان باز خواهند کرد.

اما می دانیم که اولاً رژیم های استبدادی چنان که در مورد صدام هم شاهد بودیم بخودی خود پائین نمی آیند تجربه ناموفق خود تحکیم وحدتی ها در طی چندین سال گذشته که به غلبه عقلا نیت در نظام حاکم و عقب نشینی آن دل بسته بودند، نیز همین واقعیت را اثبات می نماید. رژیم های استبدادی را باید پائین کشید و این میسر نمی شود مگر آنکه خود مردم وارد صحنه شوند. اگر مردم توانستند در انقلاب بهمن یک استبداد به مراتب نیرومندتر از لحاظ امکانات مالی و اقتصادی و نظامی و بهره مند از حمایت های قدرت های بزرگ جهانی را سرنگون سازند چرا نتوانند رژیم را که پایگاه نفوذش به ده درصد هم نمی رسد و دچار منازعات فرسایشی درونی هم هست و تحت فشار های بی سابقه جهانی هم قرار دارد به پائین بکشند. بی تردید یکی از بزرگترین موانع این کار در سال های گذشته توهم اصلاح نظام از بالا بود که تحکیم وحدت خود نمونه برجسته ای از آن بود و مانع دیگر بی اعتنائی به آن نیروی سرنوشت ساز مترکم در اعماق.

شکاف بین مطالبات و توانایی موجب سرخوردگی و استیصال و فراهم آمدن بستر مناسبی برای امید بستن به "ناجی" می گردد. در جامعه کنونی ایران شکاف فوق یک واقعیت مشهود و در عین حال بسیار مهمی است که انعکاس خود را در بیانیته مورد نظرنیز به نمایش گذاشته است. شکاف مزبور جز از طریق سازماندهی اقدام جمعی و گوش و پوست دادن به اعتراض های بی شمار ولی پراکنده و به میدان آمدن مردم بشدت ناراضی از اوضاع کنونی پرشدنی نیست و این تصور که این خلأ می تواند توسط قدرت های بزرگ خارجی به سود مردم پر شود، تصور باطلی بیش نیست.

البته در همین جا باید یک واقعیت را مورد تأکید قرار داد. اکنون مدت هاست که مردم ایران و بویژه مبارزان به نقش آفرینی روز افرون عوامل برون مرزی در روندهای داخل کشور پی برده و در صدد استفاده از آن هستند که در جای خود یک آگاهی واقعی و مثبت تاریخی است و می توان آن را در داد خواهی ها از مجامع و نهادهای بین المللی، نظیر حقوق بشر و سازمان جهانی کار و... و بطور کلی تلاش برای کانالیزه کردن فشارهای خارجی به سوی حکومت سرکوب گر مشاهده کرد. اما اگر این رویکرد درست با مبالغه در نقش آفرینی عوامل خارجی بخواهد آن را جایگزین عوامل محرکه داخلی کند، به نتایج بس نادرستی می رسد. کانالیزه کردن فشارهای بین المللی در وجه مثبت خود برای تقویت جنبش و آرمان های مترقیانه یک ملت بسیار لازم بوده و امروزه بیش از هر زمان دیگری مؤثر است اما جایگزین کردن آن با عوامل داخلی جز قرار دادن هرم بر نوک تیز خود و جز توهم پراکنی و لاجرم بیگانه شدن از منشأ توانمندی دموکراتیک و بالنده، نتیجه دیگری ندارد. امروزه چون همیشه، بهره گیری از فرصت های جهانی جز با نقش آفرینی عوامل داخلی و اراده متشکل کارگران و زحمتکشان یک ملت دست یافتنی نیست.

چرخه باطل بد و بدتر

بیانیته درجایی با ستایش از فرمول تباه کننده گزین بین بد و بدتر و یا شرکمتر و شریبشتر، مدافعت گزینش اصولی یعنی آنانی را که تلاش می کنند که با تقویت خصلت کتشرکی و شفاف کردن مطالبات اثباتی مردم، شالوده یک استراتژی و تاکتیک مبارزاتی کارساز را فراهم سازند به باد سخره گرفته و با طرح عدم امکان پائین کشیدن مرتجعین توسط مردم، رسماً به دفاع از "استراتژی استیصال از این ستون به آن ستوج فرج است، پرداخته و خود را به سطح این ضرب المثل عامیانه که به بین باد از کدام سو می وزد، تنزل می دهد که بالکل با سنت ها و مواضع رزمنده و شناخته شده جنبش دانشجویی کشورمان بیگانه است. این گرایش که خود ناشی از شکست نگاه به بالای چندسال گذشته و نقد ناکافی آن سرچشمه می گیرد، در واقع همان نگاه را و این بار در قالب دخیل بستن به قدر قدرت بیرون از مرزها هم چنان یکدک می کشد.

اگر در نظر بگیریم که هیچ چیز خطرناک تر از تهی شدن مردم و روشنفکران یک کشور از مطالبات بنیادی چون آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی نیست، در این صورت به جرئت می توان گفت که غلبه این منطق بر جنبش می تواند موجب بروز فاجعه بزرگی گردد. درمقطع انقلاب همین منطق در قالب گزینش بین سلطنت و جمهوری اسلامی رخ داد و نتایجش را دیدیم. همین منطق در 6 سال گذشته با دخیل بستن به اصلاح طلبان خود رانسان داد که واکنش های امروز تحکیم وحدت نیز

بخشا ناشی از سرخوردگی ناشی از همان سیاست است. تعمیم همین بیش در مورد دوگزینه جمهوری اسلامی و مداخله دولت آمریکا به مثابه شر بد در برابر شر بدتر نشانی از دلبستگی به همان منطق است. البته باید این را هم اضافه کرد که تسلط این منطق بر کل جنبش دانشجویی با توجه سن مبارزاتی این قشر و وجود مایه های نیرومند آگاهی مثبت و تاریخی در میان این قشر چندان آسان بنظر نمی رسد.

بی تردید در راستای تحقق مطالبات پایه ای، تفاوت بین شر بدو بدتر واقعیت داشته و می تواند مورد بهره برداری اصولی نیز قرارگیرد. اما پیش شرط این بهره برداری اصولی وجود یک جنبش مستقل و خود پو است و گرنه بهره گیری از تضاد بین شر کم و شریبشتر-همانگونه که در تجربه شش سال اخیر شاهدش هستیم- خود به عنوان یک شبه استراتژی کاذب، جایگزین یک استراتژی واقعی مبارزاتی و معطوف به تقویت جنبش های اجتماعی و ضداستبداد می شود.

آگاهی کاذب:

بیشش فوق فقط در سطح متوقف نشده و برای توجیه خود به تئوری سازی های مبتنی بر آگاهی کاذب نیز متوسل می شود:

وقتی بیانیته در اوج انزجار نسبت به نظام ولایت که البته درجای خود بسیار مثبت بوده و نقطه قوت بیانیته را تشکیل می دهد- به جای رویکرد به فعال سازی پتانسیل عظیم نهفته در اعماق برای سرنگون ساختن آن، به تقدیس عمل کرد و هدف های دولت آمریکا و نجات مردم عراق و شروع بهار عراق و اجابت حول حالنا می رسد، براساسی ما شاهد فوران آگاهی کاذب و شوق و شغف کودکانه برخاسته از این آگاهی کاذب هستیم. باید از بیانیته نویسان پرسید، ولایت فقیه در کنه خود چیست بجز پذیرش اصل قیم سالاری بر مردم صغیر توسط ولی فقیه. کافی است که شما جوهر این قیمومیت را حفظ کرده و تنها مصادیق را عوض کنید. یعنی بجای کاست روحانیت و مذهب، نومحافظ کاران را قرار بدهید و بگویید که آنها حق دارند بعنوان ارشاد کنندگان دموکراسی و پیام آوران تمدن نوین، برای مردمان وحشی و عقب مانده دیار دیگر ولو آن که از طریق جنگ و اشغال و خونریزی و کاربرد بمب های هوشمند باشد، مذهب "دموکراسی" را به ارمان آورند. نقد از ولایت فقیه و فرار از چنگ آن، اگر از اشکال معین خود فراتر نرود، وبه ریشه ها و پایه های نظام قیم سالار نبرازد، راهی بسوی دموکراسی نخواهد گشود. بعنوان مثال اگر همچنان به پذیرش مفهوم ملت کبیر و ملت صغیر و قیمومیت ملت کبیر بر ملت صغیر باور داشته باشد، همانگونه که در نمونه عراق چنین قیمومیتی جلوی چشمان مآقرار دارد، یک نقد بشدت سطحی و صرفاً واکنشی و مبتنی بر اندیشه عامیانه از این ستون به آن ستون فرج بودن، از ولایت فقیه است. و البته اضافه کرد که این نکته یعنی پذیرش حق قیمومیت و تمدن ارشادی و آمرانه توسط قدرت آمریکا برای کاشتن بذر مدرنیته و دموکراسی در کشورهای جهان سوم، هسته اصلی تمامی احتجاجات و استدلال های همه آن کسانی را تشکیل می دهد که به ستایش از اقدامات متمدنانه نهفته در لشکرکشی های آمریکا در این یا آن نقطه عالم پرداخته اند. گرچه این هسته اصلی غالباً تلاش می کند که خود را در پشت رنگ و لعاب های گوناگونی چون دموکراسی و مدرنیته و اجتناب ناپذیری انتخاب بین گزینه بد و بدتر و نظایر این ترغندها پنهان سازد، اما اگر هرآینه این لعاب ها تراشیده شوند، جوهر واقعی یعنی همان فرهنگ و روح ذلت پذیر بازمانده از استبداد آسیائی-دیکتاتور

صالح- و بکار گرفته شده در دوران مستعمراتی و بازتولید شده توسط سرمایه داری جهان گستر معاصر، مرئی می شود. بیهی است که مبارزه برای مردم سالاری بدون مبارزه با این گونه روحیه و گرایشات چه در بدترین و ارتجاعی ترین نمود خود یعنی ولایت فقیه و چه در اشکال باصلاح نوین و متمدنانه اش، ناممکن است.

در حالی که دولت آمریکا بخشی از پروژه خود برای تغییر حکومت در ایران را بر امکان وقوع انقلاب و تلاش برای تأثیر گذاری و جهت دادن به آن- استوار می کند و برای آن برنامه ریزی می کند، این گرایش با نادیده گرفتن عامدانه و یا نا عامدانه این امکان و سایر توانایی های مردم، ناتوانی مردم را برخ آن ها کشیده و به ترویج فرهنگ پناه بردن به ناجی می پردازد. زمانی ناجی خینی بود، در دوم خرداد خاتمی و اصلاح طلبان حکومتی بودند و حالا هم ناجی در آن سوی مرز ها و در همسایگی ما قرار دارد.

خلاصه کنیم:

در پاسخ به درخواست بیانیته تحت عنوان بگذاردید این وطن دوباره وطن شود، باید گفت: این وطن و این ملیت و این توانایی برای تحقق آن ها، از طریق تلاش برای شکل دادن به اقدام جمعی و تقویت همبستگی مبارزات پراکنده و بشمار کنونی حول مطالبات اجتماعی و سیاسی شفاف پرنشود؛ و اگر جنبش دانشجویی به جایگاه خود به عنوان عنصر روشنگری و تقویت کننده همبستگی در میان جنبش های اجتماعی بازنگردد؛

و بالأخره اگر که مبارزه بی امان برای سرنگونی ولایت فقیه با مبارزه با هرگونه قیم سالاری در اشکال دیگری که در تلاش بی پال و اشکم کردن دموکراسی هستند، ترکیب نگردد. نگرانی آن گونه که بیانیته مدعی آن است در ناتوانی مردم و فقدان پتانسیل اعتراضی نیست. این پتانسیل دیر یا زود سرازیر شده و شیرازه نظام حاکم را در خواهد نوردید. نگرانی در ضعف عنصر روش گری و خطر مصادره انقلاب توسط نیروهای قیم ماب جدید و یا بعبارت دیگر سلطه ولایت مداران از نوع "مدرن و پست مدرن" است و نیز آن ها که دلشان برای آرزوی مستعمره شدن و گذراندن یک دوره شوک درمانی مدرنیزاسیون آمرانه و تحت سرپرستی قدرت های بزرگ لک زده است.

به قول حافظ شیرین سخن:

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد
آن چه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

مادر سنجری از فعالین خانواده های شهدا و زندانیان سیاسی

در دو رژیم استبدادی شاه و شیخ درگذشت!

مادر سنجری (سهام منیر فرزانه) (30 اردیبهشت امسال در سن 80 سالگی در فرانسه درگذشت. خیر درگذشت این مادر شجاع و مبارز که از فعالین خانواده های شهدا و زندانیان سیاسی در هر دو رژیم ضد مردمی و استبدادی شاه و شیخ بود دل همه دوستداران مبارزان راه آزادی را به درد آورد. مادر سنجری که مادر رفقای شهید شهباز و کیومرث سنجری از چریکهای فدایی خلق بود که در سال 50 توسط نژادخیمان رژیم شاه به شهادت رسیدند، از چهره های برجسته خانواده های شهدا و زندانیان سیاسی بود که در سازماندهی مبارزات این خانواده ها نقش مؤثری داشت. مادر سنجری پس از سقوط رژیم شاه در دوره جمهوری اسلامی نیز پس از شدت گرفتن سرکوب نیروهای چپ و کمونیست از جانب رژیم جمهوری اسلامی مورد تعقیب قرار گرفت و بناچار از کشور خارج و دوران کهرلت را در شرایط سخت تبعید گذراند.

مراسم خاک سپاری این مادر رزمنده و وفادار به آرمان فرزندان قهرمانش، در روز شنبه 10 خرداد برابر با 31 ماه مه ساعت 11 صبح در گورستان پرلانش پاریس برگزار میشود که طبعاً فرصتی است برای مبارزان و دوستداران راه آزادی که با شرکت در این مراسم نسبت به مبارزات این مادر شجاع و رزمنده ادای احترام کنند.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)